

جمهوری اسلامی ایران و بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی

الهه کولایی*

محمدجواد خوانساری**

چکیده

با تجزیه اتحاد شوروی در پایان سال ۱۹۹۱ و در پی آن استقلال ناخواسته جمهوری‌های آسیای مرکزی، دولت‌های منطقه با چالش‌های سیاسی-امنیتی بسیاری روبه‌رو شدند. یکی از مهم‌ترین چالش‌ها، رشد و گسترش بنیادگرایی اسلامی در این منطقه بوده است. این موضوع به‌ویژه پس از رخدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، از اهمیت قابل توجهی برخوردار شده است. در این زمینه دیدگاه‌ها و تحلیل‌های گوناگونی با تأکید بر عوامل بیرونی و درونی مؤثر بر آن ارائه شده

* عضو هیئت علمی دانشگاه تهران (ekolae@ut.ac.ir)

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران (j.khansari@ut.ac.ir)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۵/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۴

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال نهم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۳، صص ۲۷۵-۲۴۳

است. در این میان، گاه نقش جمهوری اسلامی ایران و سیاست آن به‌عنوان یکی از عوامل اصلی مؤثر در رشد و گسترش بنیادگرایی اسلامی در منطقه مطرح شده است. پرسش اصلی این مقاله «چستی نقش ایران در گسترش بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی» است. نویسندگان این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی نقش ایران را در رشد و گسترش بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی بررسی می‌کنند.

واژگان کلیدی: آسیای مرکزی، ایران، بنیادگرایی اسلامی، اسلام سیاسی، اتحاد شوروی

مقدمه

پس از استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی در سال ۱۹۹۱ و ورود آنها به عرصه بین‌الملل به‌عنوان بازیگران مستقل، این منطقه به موضوع مهمی در مجامع سیاسی و علمی تبدیل شد. قرار گرفتن در مرکز آسیا، قلب اوراسیا و همچنین در تقاطع فرهنگ‌های گوناگون (ترکی، عربی، اروپایی، چینی و ایرانی) بر اهمیت ژئوپلیتیکی این منطقه افزوده است. دوره گذار اقتصادی، در آسیای مرکزی با مسائل پیچیده‌ای مانند دولت‌سازي، چالش‌های اقتصادی، بحران‌های زیست‌محیطی، مردم‌سالاری و حقوق بشر، جرایم فراملی و گسترش سلاح‌های فراجدید، قاچاق مواد مخدر، فساد اداری، چالش‌های تمامیت ارضی، درگیری‌های قومی و سرانجام احیای گرایش‌های اسلامی همراه بوده است (کولایی و خوانساری، ۱۳۹۱: ۵۶).

برخی از کارشناسان، حتی اسلام‌گرایی تندرو را از عوامل فروپاشی اتحاد شوروی دانسته‌اند (ICA, 2001: 102). آنان پیش‌بینی می‌کردند اسلام عاملی چالش‌آفرین برای حکومت‌های پساکمونیسم باشد. شرایط آسیای مرکزی نیز نشان‌دهنده تندرو شدن جنبش‌های اسلامی بود. بمب‌گذاری در تاشکند در فوریه ۱۹۹۹، رخدادهای تروریستی در قرقیزستان در همان سال و نیز در ازبکستان و قرقیزستان در سال ۲۰۰۰ تا اندازه‌ای این گمان را ایجاد کرد که بنیادگرایان اسلامی می‌توانند کنترل منطقه را به‌دست گیرند (ICA, 2001: 102). فروپاشی الگوی توسعه کمونیستی و حضور میلیون‌ها مسلمان، زمینه مناسبی را برای افزایش گرایش‌های اسلامی در این منطقه فراهم آورد. رهبران جمهوری‌های منطقه که جز قرقیزستان، همان نخبگان بازمانده دوران اتحاد شوروی هستند، پیروان اسلام سیاسی را جدی‌ترین رقیبان خود یافتند. مسلمانان این منطقه که در دوران کمونیسم پیوسته در

برابر تبلیغات سنگین ضد مذهبی و ضد اسلامی قرار داشتند، با فروپاشی شوروی، بازگشت به اسلام را بخشی از هویت تازه خود دانسته‌اند (کولایی، ۱۳۸۴: ۲۰۲). دگرگونی‌های سیاسی و نظامی در تاجیکستان و درگیری‌های خونین در این جمهوری به زودی تهدید اسلامی را - که رهبران امریکا و روسیه از یک سو و نخبگان حاکم از سوی دیگر برای بزرگ جلوه دادن آن سخت در تلاش بودند - برجسته کرد. در پی فروپاشی شوروی، نظام‌های سیاسی-اجتماعی نوپا با مسائل و چالش‌های گوناگونی روبه‌رو شدند که نه تنها بر امنیت آنها، بلکه بر سراسر منطقه اثر گذاشت. دگرگونی‌های افغانستان سبب شد تا تأثیرهای متقابل جریان‌های سیاسی-نظامی در افغانستان و همسایگان خاوری و باختری آن، با روشنی بیشتر مطرح شود.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی از اهمیت قابل توجهی برخوردار شد. نگرانی زیادی هم در مورد نقش و جایگاه اسلام در حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جمهوری‌های آسیای مرکزی در میان تحلیل‌گران وجود دارد. از سوی دیگر، در مورد ماهیت این پدیده بین حاکمان آسیای مرکزی از یک سو و گروه‌های اسلام‌گرا از سوی دیگر اختلاف نظر وجود دارد. احیای گرایش‌های اسلامی به‌طور عام و بنیادگرایی به‌طور خاص سبب بروز تحولات جدی در منطقه شده است. حضور میلیون‌ها مسلمان در پی فروپاشی مدل توسعه کمونیستی، ظرفیت قابل توجهی را برای گسترش گرایش‌های اسلامی در منطقه فراهم آورده است. در پی فروپاشی شوروی، شکل‌گیری نظام‌های سیاسی-اجتماعی جدید با مسائل و چالش‌های گوناگونی روبه‌رو شد، که نه تنها امنیت این جمهوری‌ها بلکه سراسر منطقه را تحت تأثیر قرار داد (Gretsky, 1995: 19-20). تحلیل‌های گوناگونی در مورد زمینه‌های گسترش بنیادگرایی اسلامی با تأکید بر عوامل بیرونی و درونی مؤثر بر آن ارائه شد که گاه بر نقش جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یکی از عوامل اصلی مؤثر تأکید شده است. این مقاله نقش ایران را در رشد و گسترش پدیده بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی مورد واکاوی قرار خواهد داد. فرضیه اصلی نویسندگان این است که جمهوری اسلامی ایران سیاستی واقع‌گرا و میانه‌رو در برابر بنیادگرایی اسلامی داشته و از بنیادگرایی اسلامی در منطقه پشتیبانی نکرده است.

۱. بنیادگرایی و بنیادگرایی اسلامی

کلمه بنیادگرایی مشتق از کلمه Fundamental به معنای شالوده، اساس و پایه است (هیوود، ۱۳۷۹: ۴۵۹) که معنای بازگشت به اصول و مبانی است. این واژه برای نخستین بار در اوایل قرن بیستم و در مباحث درون‌مذهبی پروتستان در امریکا رواج یافت. پروتستان‌های کلیسای انجیلی جزواتی با عنوان «مبانی» منتشر کردند که در آنها بر حقیقت نص کتاب مقدس در برابر تفسیرهای جدید تأکید شده بود (خسروی، ۱۳۸۵: ۴). با گسترش جریان‌های دینی گوناگون در نیمه دوم قرن بیستم که برگر از آن با عنوان موج جهانی «سکولارزدایی» یاد می‌کند، واژه بنیادگرایی کاربرد گسترده‌تری یافت. بنیادگرایی دینی نوعی حرکت یا برنامه سیاسی به‌شمار می‌آید که نه تنها به حقانیت نص کتب مقدس ایمان دارد، بلکه مدعی لزوم بازسازی جامعه و روابط اجتماعی بر پایه آن است (برگر، ۱۳۸۰: ۲۸۸). بنیادگرایی دینی نشان می‌دهد به همان میزان که سکولاریسم پدیده‌ای مهم و در حال رشد در جهان معاصر است، حرکت‌های ضدسکولار نیز واجد چنین اهمیتی هستند (برگر، ۱۳۸۰: ۲۸۸). شواهد بسیاری نشان می‌دهد جنبش‌های دینی در حال رشد هستند، به‌ویژه اینکه احیای دینی در شکل بنیادگرایانه آن، خصلتی سیاسی و اجتماعی به خود گرفته است (خسروی، ۱۳۸۵: ۵). برخی مانند اسپوزیتو و برگر «بنیادگرایی» را واژه‌ای مناسب برای توصیف جریان‌های جدید دینی نمی‌دانند و برای آن بار منفی قائل‌اند (سیک، ۱۳۷۹: ۴۱) و برخی دیگر آن را برای تبیین خیزش‌های جدید مذهبی، کارآمد می‌دانند (سیک، ۱۳۷۹: ۴۱). آنان بنیادگرایی دینی به‌ویژه بنیادگرایی اسلامی را به‌عنوان خطر اصلی صلح و ثبات جهانی می‌دانند و در آینده‌ای نه‌چندان دور جنگ تمدن‌ها را پیش‌بینی می‌کنند (هانتینگتون، ۱۳۷۴).

در فرهنگ لغات سیاسی آکسفورد، از بنیادگرایی اسلامی برای توصیف هر حرکتی که خواهان اجرای کامل و بی‌چون‌وچرای آموزه‌های قرآن و شریعت باشد، استفاده شده است. در این فرهنگ در ذیل توضیحات بنیادگرایی مسیحی اشاره شده است که پس از انقلاب اسلامی ایران، اصطلاح بنیادگرایی اسلامی ظهور کرده و بنیادگرایی به‌منزله علامت و مظهر ستیزه‌جویی، عصبیت و عدم تحمل برای بسیاری در جهان غرب تبدیل شده است (McClean, 1996: 251). بنیادگرایی اسلامی اساساً

شامل سه حرکت مجزا است. دو حرکت وهابیت یا سلفی‌گری و اخوان‌المسلمین در جهان تسنن و دیگری خاص جهان تشیع (شیعه‌گری انقلابی) است (رهبر و مهاجرانی، ۱۳۸۸: ۱۲۰). اسلام‌گرایی مفهومی عام‌تر از بنیادگرایی است (Zuhur, 2008: 8)، زیرا اسلام چارچوبی مناسب برای نظام یافتن سیاست و جامعه برآورد می‌شود.

اگرچه برخی کاربرد مفهوم بنیادگرایی اسلامی را برای توضیح جنبش‌های اسلامی کارآمد نمی‌دانند، گروهی هم این مفهوم را برای توصیف جریان‌های دینی و فکری در دنیای اسلام پذیرفته‌اند. قرضاوی با آنکه به‌کارگیری مفهوم «بیداری اسلامی» را برای توصیف جریان‌های اصلاح‌طلبی دینی در دنیای اسلام، تعبیری درست‌تر می‌داند، اما واژه بنیادگرایی را در میراث فرهنگی اسلام، پسندیده‌تر می‌یابد؛ زیرا به‌معنای بازگشت به اصول، ریشه و اساس برای شناخت و فهم اسلام و دعوت به‌سوی آن است (قرضاوی، ۱۳۸۱: ۲۰-۱۷). غنوشی (۱۳۷۷) هم «منظور از بنیادگرایی را بهره‌گیری از اصول اسلام می‌داند» (غنوشی، ۱۳۷۷: ۴۲). حسن‌البنّا، بنیانگذار جمعیت اخوان‌المسلمین نیز در دهه ۱۹۴۰، دعوت اخوانی‌ها را نوعی دعوت بنیادگرایانه معرفی کرد.

خسروی مهم‌ترین ویژگی‌ها و مضامین اصلی بنیادگرایی اسلامی را در موارد زیر دسته‌بندی کرده است.

۱. جامعیت و شمولیت دین اسلام؛
۲. پیوند دین و سیاست در اسلام؛
۳. بازگشت به اصول و مبانی؛
۴. برقراری حکومت اسلامی؛
۵. عمل‌گرایی و پیکارجویی (خسروی، ۱۳۸۵: ۱۹-۷).

۲. پیشینه حرکت‌های اسلامی در آسیای مرکزی

از دیدگاه مردم آسیای مرکزی، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ باید به احیای اسلام کمک می‌کرد؛ اما مبارزه با دین‌باوری، آرزوهای آنان را از بین برد. با شروع سیاست دین‌زدایی، تلاش‌ها برای حفظ اسلام نیز آغاز شد. یکی از خواسته‌های اصلی جنبش باسماچی، احیای محاکم شرع بود (فرجی‌راد و خوانساری، ۱۳۹۰: ۵۵). تا یک دهه پس از استقرار

رژیم جدید، محاکم شرع به صورت مخفیانه برگزار می‌شدند. تغییر جامعه و تحمیل «سبک زندگی جدید» به واسطه انقلاب اکتبر، به فاصله گرفتن مردم از اعتقادات و باورهای اسلامی منجر شد. سپس اسلام به زیر زمین رفت و از شمار پیروانش کاسته شد (Keller, 2001: 151). اسلام مورد حمایت حزب کمونیست اتحاد شوروی، نهادهای خود را به صورت محدود به وجود آورد. گروهی از آنان با پیروان محمد عبدالوهاب که از قرن نوزدهم در شبه‌جزیره عربستان ایده‌های خود را مطرح کرده بود، ارتباط داشتند. وهابی‌های آسیای مرکزی گاه با پیروان فرقه نقشبندیه درمی‌آمیختند و با آنان یکپارچه می‌شدند. بنیادگرایان آسیای مرکزی از دوران اتحاد شوروی به اشکال گوناگون با وهابیون در عربستان ارتباط خود را برقرار کردند و از منابع مالی آنها بهره‌مند شدند (کولایی، ۱۳۸۴: ۲۱۰).

انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ نگرانی رهبران اتحاد شوروی را از انتقال اندیشه سیاسی دینی تشدید کرد. ایده ایجاد «کمر بند سبز»^۱ از آغاز دهه ۱۹۸۰ در اطراف اتحاد شوروی از همین دوره مطرح شد. هراس از تشکیل حکومت‌های اسلام‌گرا در پیرامون اتحاد شوروی و تأثیر تحولات داخلی ایران بر افغانستان با حضور ارتش سرخ و اشغال این کشور پاسخ داده شد (بنینگسن و براکس‌آپ، ۱۳۷۰: ۱۸۳-۱۸۲). امریکا در چارچوب قواعد دوران نظام دوقطبی و جنگ سرد، این سیاست را مورد حمایت همه‌جانبه قرار داده بود (Rubinsten and Smolansky, 1995: 35). با حمله ارتش سرخ به افغانستان در سال ۱۹۷۹ و اشغال آن، روس‌ها برای کاستن از حساسیت مسلمانان افغان، سربازان و کارمندان تاجیک و ازبک را به‌عنوان پیشرو نیروهای خود به این کشور فرستادند. آنها از مسلمانان انقلابی افغان، به‌ویژه طرفداران حرکت‌های بنیادگرایانه تأثیر زیادی پذیرفتند.

عامل دیگر، تغییر سیاست رسمی شوروی نسبت به اسلام با اجرای سیاست گلاس‌نوست گورباچف بود. این سیاست سبب شکل‌گیری «حزب تجدیدحیات اسلامی» شد که توسط روحانیون سنی و روشنفکران مذهبی اداره می‌شد، ابتدا به‌عنوان یک حزب سراسری و تمام‌عیار در سراسر اتحاد شوروی فعالیت می‌کرد و

گفتمان آن نوبنیادگرایانه بود و برای تجزیه و تحلیل مسائل اجتماعی با آموزه‌های اسلامی تلاش داشت (موسوی، ۱۳۸۳: ۱۱۰).

عامل بعدی، وضعیت نابسامان اقتصادی آسیای مرکزی بود که در اثر نظام کشاورزی تک‌محصولی پنبه ویران شده بود. مسکو از یک سو امکان سرمایه‌گذاری کلان کشورهای بنیادگرا و محافظه‌کار عرب، از جمله عربستان سعودی و اردن را در آسیای مرکزی فراهم می‌ساخت و از سوی دیگر آنها را به حمایت و سرپرستی احیای دوباره اسلام تشویق می‌کرد (روا، ۱۳۷۰: ۶۷-۵۳).

۳. جنبش‌های اسلامی پس از فروپاشی اتحاد شوروی

پس از پیدایش و گسترش امواج اسلام سیاسی در پی پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، آسیای مرکزی نیز هرچند تحت حاکمیت کمونیسم قرار داشت، ولی شاهد بروز تحولات جدی، متأثر از این رخداد بود. پایان نظام دوقطبی و دوران جنگ سرد این شرایط را مهیاتر ساخت. فروپاشی اتحاد شوروی و پایان برنامه‌های نوسازی کمونیستی، زمینه مناسبی را برای فعالیت گروه‌های بنیادگرای اسلامی فراهم آورد. رهبران بازمانده از دوران کمونیسم که در شرایط جدید می‌کوشیدند قدرت خود را به نام رهبران حکومت‌های ملی حفظ کنند، اسلام سیاسی را مهم‌ترین رقیب خود یافتند. گرایش مجدد به اسلام، نتیجه خلاء اخلاقی و متأثر از سیاست دین‌ستیزی دوران کمونیستی بود. همچنین نزدیکی جغرافیایی آسیای مرکزی به ترکیه، پاکستان و کشورهای خاورمیانه در رونق و گسترش علوم اسلامی، رفت‌وآمد مبلغان و نوسازی مساجد مؤثر بود. احیای اسلام در آسیای مرکزی تنها محدود به بازگشت به ارزش‌های پیشین نشد، بلکه اسلام به‌عنوان ستون هویت ملی این جوامع مطرح شد، و همراه با آن ارزش‌هایی که در دوران شوروی سرکوب شده بودند، حیات تازه‌ای یافتند (Polonskaya, 1994: 115). پس از فروپاشی اتحاد شوروی، سه جنبش در آسیای مرکزی فعالیت‌های خود را گسترش دادند: نهضت اسلامی تاجیکستان؛ جنبش اسلامی ازبکستان و حزب‌التحریر. ریشه همه آنها به نهضت بیداری اسلامی سید جمال‌الدین اسدآبادی (۱۸۹۸-۱۸۲۸) برمی‌گشت.

نشست مؤسسان حزب «تجدید حیات اسلامی»^۱ در ژوئن ۱۹۹۱ در شهر ساحلی آستراخان برگزار شد. در این نشست نمایندگانی از مناطق مختلف اتحاد شوروی از جمله آسیای مرکزی حضور داشتند (Hunter, 2001). آرمان اصلی این حزب، اتحاد مسلمانان شوروی و دعوت آنان به پیروی از قوانین اسلامی و تشویق به مشارکت در امور مذهبی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بود. این حزب درگیری‌های قومی و هرگونه افراط‌گرایی و تروریسم را به شدت تقبیح کرد، قانون اساسی را به رسمیت شناخت، خواستار آموزش‌های اسلامی در مدارس شد و به دنبال استقرار حکومت اسلامی بود. این حزب بیشتر در تاجیکستان و ازبکستان فعال بود. شاخه ازبکی حزب در ۱۹۹۲ تأسیس شد. پس از دستگیری ۴۰۰ نفر از اعضای آن توسط حکومت ازبکستان و اخراج و تبعید اعضای باقی‌مانده، فعالیت حزب ممنوع شد. پس از آن حزب به صورت مخفیانه به فعالیت خود ادامه داد (Malashenko, 1994: 118).

ریشه‌های تشکیل «جنبش اسلامی ازبکستان»^۲ به اوایل دهه ۱۹۹۰، پس از استقلال جمهوری ازبکستان و برقراری آزادی مذهبی نسبی بازمی‌گردد. با گشایش فضای سیاسی، احزاب و گروه‌های اسلامی متعددی شکل گرفتند. یکی از این گروه‌ها، «حزب عدالت»^۳ بود. طاهر یلداشف با تأسیس این حزب در پی برقراری نظم و قانون از راه شریعت بود. این حزب درخواست‌های مشخصی از دولت ازبکستان داشت از جمله: به رسمیت شناختن اسلام به عنوان دین رسمی کشور، واگذاری بخشی از ساختمان‌های دولتی در منطقه نمندگان به حزب عدالت برای تأسیس پایگاه و به رسمیت شناختن همه گروه‌های مخالف. ولی / اسلام کریم‌اف، گزینه سرکوب و اعمال فشار را برای پاسخ به خواست قانونی گروه‌های مخالف برگزید. در ادامه، فعالیت حزب عدالت ممنوع و بسیاری از رهبران و اعضای آن دستگیر شدند. رهبران اصلی آن طاهر یلداشف و جمعه نمنگانی به تاجیکستان فرار کردند و به گروه‌های اسلامی درگیر در جنگ داخلی پیوستند (Abdovakhidov, 2003).

1. Islamic Renaissance Party (IRP)
2. Islamic Movement of Uzbekistan (IMU)
3. Adolat Party

297) پس از پایان جنگ داخلی تاجیکستان، جنبش اسلامی ازبکستان در سال ۱۹۹۸ به وسیله طاهر یلداشف و جمعه نمنگانی تأسیس شد که متشکل از مبارزان مسلمان ازبکستان و دیگر کشورهای آسیای مرکزی مخالف رژیم ازبکستان بود. جنبش اسلامی ازبکستان مبارزه مسلحانه را برگزید و در پی سرنگونی رژیم اسلام کریم اف و برپایی دولت اسلامی در ازبکستان بود. از نظر یلداشف این نظام تاکنون نه در افغانستان و هیچ کشور امروزی دیگر استقرار نیافته است» (Sandstrom, 2002: 299). از اوایل ۱۹۹۹، اقدامات این جنبش خشونت بیشتری یافت، از جمله چندین مورد بمب گذاری و آدم ربایی توسط اعضای آن انجام شد.

پس از حوادث یازده سپتامبر و اعلام جنگ علیه تروریسم توسط جرج بوش، جنبش اسلامی ازبکستان از سوی دولت امریکا در لیست سازمان های تروریستی قرار گرفت. حملات اعضای آن در ازبکستان و قرقیزستان در سال های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰، و دخالت آشکار در بمب گذاری تاشکند در فوریه ۱۹۹۹، در این تصمیم مؤثر بود. جنبش اسلامی ازبکستان با برقراری روابط نزدیک با طالبان و القاعده و دریافت کمک های مالی و نظامی آنان، با استقرار در نواحی کوهستانی شمال افغانستان به فعالیت خود ادامه داد (ICG, 2002: 2). براساس برخی گزارش ها جمعه نمنگانی، رهبر نظامی این جنبش، در یک عملیات نظامی توسط نیروهای امریکایی در افغانستان کشته شد. سرنگونی طالبان و القاعده، جریان کمک های مالی و نظامی مورد نیاز این جنبش را متوقف ساخت.

حزب تحریر اسلامی با نام اختصاری «حزب التحریر»^۱ در سال ۱۹۵۳ توسط شیخ تقی الدین النهبانی از فارغ التحصیلان الازهر مصر، در بیت المقدس پایه گذاری شد و به سرعت در خاورمیانه، شمال افریقا و سپس در جنوب شرق آسیا گسترش یافت. در وبسایت رسمی حزب التحریر، این حزب یک حزب سیاسی معرفی شده که ایدئولوژی آن مبتنی بر اسلام است که هدف آن بازگرداندن جامعه مسلمانان جهان به یک سبک زندگی اسلامی بر مبنای قوانین شریعت و زیر پرچم خلافت است. عضویت در این حزب برای مردان و زنان عرب و غیرعرب، سفید یا

1. Hizb-ut-Tahrir

رنگین‌پوست آزاد است، زیرا این حزب برای عموم مسلمانان است. این حزب خواستار مبارزه سیاسی و روشنگرانه علیه کفر کشورهای استعمارگر دارای سلطه و نفوذ در کشورهای اسلامی و همچنین علیه حکمرانان کشورهای عرب مسلمان است^(۱). حزب تحریر در اوایل دهه ۱۹۹۰ وارد آسیای مرکزی شد. برخلاف جنبش اسلامی ازبکستان، حزب تحریر هرگونه کاربرد خشونت و برخورد مسلحانه را رد کرده است. رویکرد نظریه‌پردازان حزب، دستیابی به اهداف خود از راه گفتگو و مذاکره، با فعالیت و تبلیغ علیه حکومت‌های سکولار و بیان منافع استقرار اسلام در جامعه است (Eshenova, 2002). حزب تحریر جنبشی فراملی و برخوردار از حمایت مسلمانان جوان کشورهای اروپای غربی و دارای پایگاه سازمانی گسترده در لندن است. اگرچه آمار دقیقی از منابع و اعضای حزب تحریر در دست نیست، با این حال هزاران نفر در آسیای مرکزی عضو این حزب هستند (ICG, 2002: 6).

به باور اعضا و هواداران این حزب در صورت استقرار اسلام و اجرای احکام شریعت، مشکلات اجتماعی مانند فساد و فقر از میان خواهد رفت. با این حال، رهبران حزب، برنامه و راهکار مشخص چگونگی استقرار جامعه آرمانی موردنظر خود را ارائه نکرده‌اند. شعارهای آن هم بیشتر ضدغربی، ضدنژادپرستی و ضدشیعی بوده است. بیشترین فعالیت حزب تحریر در تاجیکستان و ازبکستان متمرکز بوده است. بیشتر اعضای این حزب از قومیت ازبک هستند، ولی گروه‌های قرقیز و تاجیک نیز عضو آن هستند. اگرچه حزب تحریر در ازبکستان و قرقیزستان غیرقانونی شناخته می‌شود، ولی برخلاف جنبش اسلامی ازبکستان از سوی دولت امریکا در لیست گروه‌های تروریستی قرار نگرفته است (سلیمی و هفت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۸۹).

۴. زمینه‌های رشد و گسترش بنیادگرایی در آسیای مرکزی

هانتینگتون (۱۳۸۰) معتقد بود اسلام‌گرایی کنونی، در نارضایتی مسلمانان از سلطه و تهاجم بی‌رحمانه فرهنگ غربی به کشورهای اسلامی ریشه دارد. از نظر او یکی از دلایل مهم احیای دوباره اسلام، واکنش در برابر غرب است. البته تأثیر مدرنیسم در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی را هم نباید نادیده گرفت. از این نظر می‌توان

بازگشت به اسلام را یک اعتراض فرهنگی برآورد کرد، زیرا بنیادگرایان مسلمان نگران هستند مبدا فرهنگ غرب، تهدیدی برای آنها به حساب آید (هانتینگتون، ۱۳۸۰: ۳۸). دکمچیان (۱۳۷۷) ظهور اسلام‌گرایی را معلول بحران‌های داخلی کشورهای اسلامی دانسته و اعتقاد دارد یک الگوی تجربی تاریخی در این مورد، رابطه علت و معلولی میان این بحران‌های اجتماعی و ظهور جنبش‌های مذهبی انقلابی و یا تجدیدنظرطلبانه است که خواستار از بین بردن نظم رسمی موجود و ساختن جامعه‌ای نوین بر پایه برنامه‌های ایدئولوژیک ویژه خود هستند (دکمچیان، ۱۳۷۷: ۵۷). به نظر امیراحمدی بنیادگرایی محصول جریان وسیع، هدایت‌شده و بلندمدتی است که یک سر آن با سیاست مهار دوجانبه امریکا و محاصره همه‌جانبه ایران پیوند دارد و سر دیگر آن به منافع استراتژیک و اقتصادی بعضی از کشورهای منطقه به‌ویژه پاکستان مربوط است (امیراحمدی، ۱۳۸۰: ۴). در مورد آسیای مرکزی به نظر می‌رسد وجود بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از مهم‌ترین دلایل رشد بنیادگرایی اسلامی در این منطقه است. آسیای مرکزی پس از استقلال از شوروی همچنان با این بحران‌ها روبه‌رو است. از این رو تعداد زیادی حزب سیاسی و اسلامی با هدف مبارزه با این بحران‌ها به وجود آمدند، اما نه تنها موفقیتی نداشته‌اند بلکه به‌گونه‌ای به تشدید این بحران‌ها نیز کمک کرده‌اند.

در مورد بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی باید توجه داشت منظور از گروه‌های بنیادگرا آن‌گونه که غربی‌ها مدعی‌اند همه احزاب اسلامی در این منطقه نیست؛ بلکه احزابی است که گرایش‌های خاص دینی توأم با تعصب‌های فرقه‌ای دارند که از یک‌سو با تجدد همخوانی نشان نمی‌دهند و از سوی دیگر با خوانش‌های تندروانه اسلامی، روش خصومت‌آمیزی درپیش گرفته‌اند. همه احزاب اسلامی آسیای مرکزی به این معنا بنیادگرا به‌شمار نمی‌روند. دوم اینکه باید بین بنیادگرایی اسلامی که ویژگی جنبش‌گونه دارد و برخی مکاتب فکری مانند وهابیت، صوفیه و اسماعیلیه جدایی قائل شد. جنبش‌های اسلامی بنیادگرا بیشتر شکل سیاسی دارند و در مسائل حکومتی جامعه درگیر می‌شوند؛ درحالی‌که این مکاتب بیشتر جنبه نظری و اعتقادی دارند.

۴-۱. عوامل بیرونی

نگاهی به روابط آسیای مرکزی با جامعه بین‌المللی بیانگر تمایل کشورهای این منطقه به همکاری‌های همه‌جانبه با کشورهای دیگر است. استقلال کشورهای آسیای مرکزی توجه کشورهای خاورمیانه را به این منطقه جلب کرد، که تأثیر قابل‌توجهی در فرایند احیای دوباره اسلام در آسیای مرکزی و ظهور حرکت‌های بنیادگرایانه داشته است. ابتدا نقش ترکیه، افغانستان و عربستان سعودی و رخداد‌های ۱۱ سپتامبر به‌عنوان عوامل بیرونی مؤثر در بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی بررسی می‌شود. سپس در بخش دوم این نوشتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به‌منظور شناسایی نقش ایران در گسترش بنیادگرایی اسلامی در این منطقه واکاوی می‌شود.

۴-۱-۱. ترکیه

با نابودی اتحاد شوروی در پایان سال ۱۹۹۱ ترکیه بستر مناسبی برای گسترش نفوذ خود در آسیای مرکزی - که بیشتر مردم آن ترک‌زبان هستند - فراهم یافت. از نگاه رهبران ترکیه پیوند زبانی مشترک با آسیای مرکزی از اجزای مهم تأثیرگذاری بر این منطقه محسوب شد (Winrow, 1997: 109). در وضعیتی که رهبران مسکو در پی جداسازی امنیت آسیای مرکزی از ملاحظات امنیت داخلی خود بودند، امریکا به‌شدت برای توسعه نفوذ خود در منطقه تلاش می‌کرد. ترکیه هم ابزار مناسبی برای پیگیری هدف مقابله با ایران و اسلام سیاسی و نیز ترویج الگوی توسعه غیردینی برآورد شده بود. این ارزیابی کاملاً با اهداف و برنامه‌های ترکیه برای توسعه نفوذ خود در آسیای مرکزی سازگار بود (کولایی، ۱۳۹۱: ۱۶۴-۱۶۲). اگرچه در مورد الهام‌بخشی ایران به حرکت‌های بنیادگرایانه بزرگ‌نمایی می‌شد، با این‌حال برای رهبران آسیای مرکزی، برقراری روابط با ترکیه به‌عنوان الگوی یک دولت اسلامی غیردینی اهمیت زیادی داشته است. از این‌رو از حضور ترکیه در منطقه استقبال شد. ترکیه نیز به سهم خویش با حمایت از ایجاد یک اتحادیه ترک، روابط خود را با این منطقه تحکیم بخشید (Smolansky, 1994: 293).

با نگاه به روابط ترکیه با کشورهای آسیای مرکزی به‌نظر می‌رسد برعکس

ایران، ترکیه راحت‌تر روابط خود را با این منطقه گسترش بخشیده است. ترکیه علاوه بر برقراری روابط سیاسی و اقتصادی عمیق با منطقه، در زمینه فرهنگی و مسائل ایدئولوژیک نیز فعال بوده است. در این زمینه، گسترش «جنبش فتح‌الله گولن»^۱ در آسیای مرکزی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. فتح‌الله گولن، رهبر «فرقه نیمه‌رسمی نورکو»^۲ در ترکیه است. این جنبش در دهه ۱۹۹۰ در آسیای مرکزی بسیار فعال بود. نورکو یک گروه مذهبی است که برای پیوند اسلام و تجدد فعالیت می‌کند. مأموریت این گروه در آسیای مرکزی کمک به مردم برای بازیابی دوباره هویت اسلامی فراموش شده خویش به دلیل چند دهه تسلط کمونیسم بر منطقه است (Balci, 2003: 160).

۲-۱-۴. افغانستان

میان مردم افغانستان و آسیای مرکزی، شباهت‌های قومی، فرهنگی و مذهبی چشمگیری وجود دارد. پس از پشتون‌ها، تاجیک‌ها، دومین جمعیت بزرگ افغانستان را تشکیل می‌دهند. در حدود چهار میلیون نفر تاجیک در افغانستان زندگی می‌کنند. اقلیت‌های ازبک و ترکمن نیز در رتبه سوم و چهارم جمعیت افغانستان هستند. از اوایل دهه ۱۹۸۰ میان گروه‌های مذهبی افغانستان و آسیای مرکزی ارتباط برقرار شد. این ارتباط هم‌زمان با جنگ افغان‌ها برای بیرون راندن شوروی (جهاد) که به تندرو شدن اسلام در این منطقه منجر شد و همچنین شروع حرکت‌های بنیادگرایانه در آسیای مرکزی و به ویژه تاجیکستان همراه شد. از آنجا که اقلیت تاجیک افغانستان، نسبت به ازبک‌ها، بیشتر فعالیت‌های دینی و ظرفیت و توانایی بسیاری برای تأثیرگذاری بر تاجیک‌های آسیای مرکزی داشتند، گروه‌های تندروی افغان فعالیت در طول مرزهای تاجیکستان را آغاز کردند. مجاهدان افغان با برقراری تماس با تاجیک‌های تاجیکستان، به تدریج با عبور از مرزها وارد تاجیکستان شده و به ترویج اندیشه‌های بنیادگرایانه در این کشور پرداختند. با شروع جنگ داخلی تاجیکستان، گروه‌های مخالف حکومت که بیشتر از ناحیه گورن و بدخشان بودند،

1. FethullahGülen's Movement
2. Semi-legal Nurcu Sect

وارد افغانستان شده و با کمک مجاهدان به تجهیز و آموزش نیرو پرداختند (کولایی و خوانساری، ۱۳۹۱: ۱۲).

پیروزی بنیادگرایان طالبانی در افغانستان بر امنیت و تحولات سیاسی آسیای مرکزی تأثیر مستقیم داشت. بنیادگرایان آسیای مرکزی با پیروزی همتایان خود در افغانستان انرژی بیشتری پیدا کردند. دشواری‌های اقتصادی، ناهنجاری‌های اجتماعی و فساد سیاسی حاکم بر این جمهوری‌ها، زمینه را برای فعالیت این گروه‌ها به‌عنوان رقبای سیاسی نخبگان منطقه فراهم کرده بود (کولایی، ۱۳۸۱: ۱۰۱). تثبیت حاکمیت طالبان در افغانستان شرایط مناسبی را برای ایجاد واحدهای آموزشی برای نیروهای شبه‌نظامی اسلامی در آسیای مرکزی، به‌ویژه جنبش اسلامی ازبکستان فراهم آورد. ازبکستان، بالقوه دارای ظرفیت قابل‌توجهی برای گسترش بنیادگرایی اسلامی بوده که در منطقه فرغانه در شهرهای اندیجان و نمنگان شواهد گوناگونی از آن آشکار شده بود. گزارش‌های متعددی از همکاری بنیادگرایان مستقر در افغانستان که از ازبکستان گریخته بودند، با طالبان در فعالیت‌های تروریستی در آسیای مرکزی ارائه شده است (Cornell and Spector, 2002: 198). از سوی دیگر کشت مواد مخدر با مرکزیت افغانستان و تجارت آن از منطقه آسیای مرکزی، زمینه‌های ناامنی و بی‌ثباتی را در این منطقه فراهم کرده است. بیشتر گروه‌های بنیادگرای منطقه در تجارت مواد مخدر نقش فعالی دارند. این گروه‌ها با شرکت در انتقال پرسود مواد مخدر، به‌دنبال فراهم کردن منابع مالی مطمئن برای اقدام‌های تروریستی خویش هستند. با بررسی روابط افغانستان با آسیای مرکزی و همچنین اوضاع داخلی این کشور، به‌نظر می‌رسد افغانستان از عوامل بیرونی مؤثر در گسترش ناامنی و بی‌ثباتی در آسیای مرکزی باشد.

۳-۱-۴. عربستان سعودی

عربستان سعودی از نظر جغرافیایی با آسیای مرکزی هیچ ارتباط سرزمینی ندارد؛ اما گسترش نفوذ ایران در این منطقه سبب تحریک این کشور به حضور در آسیای مرکزی شد. همان‌گونه که اشاره شد، ایران تمایل چندانی به حضور فعال در عرصه‌های ایدئولوژیک آسیای مرکزی نداشت. در واقع در نخستین سال‌های

استقلال این کشورها، گسترش نفوذ در منطقه عربی و خلیج فارس، اولویت سیاست خارجی ایران بود. عربستان سعودی هم با حضور فعال ایدئولوژیک در کشورهای اسلامی، در پی مهار نفوذ ایران بوده است. عربستان سعودی از سال‌های آغازین استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی، به هزینه کردن مبالغ هنگفتی در راستای ترویج سنت‌های موردنظر خود پرداخت. توزیع قرآن، احیای مساجد و نهادهای رسمی روحانیون و مفتی‌ها مورد توجه جدی این کشور قرار گرفت. با توجه به دشواری‌های اقتصادی، کمک‌های مالی عربستان برای کشورهای منطقه می‌توانست جاذبه بسیاری داشته باشد. برخلاف ترکیه که کوشید از اهرم‌های قومی و زبانی در منطقه استفاده کند، عربستان سعودی از دلارهای نفتی برای تقویت اندیشه وهابیت در منطقه بهره گرفت.

۴-۱-۴. رخداد‌های ۱۱ سپتامبر

رخداد‌های ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که به حمله نظامی امریکا و متحدانش به افغانستان منجر شد، چالش بزرگی برای حرکت‌های اسلام‌گرایانه آسیای مرکزی به وجود آورد. این رویدادها زمینه را برای فعالیت رهبران جمهوری‌های آسیای مرکزی علیه بنیادگرایان مسلمان مهیاتر ساخت. آنها که در سال‌های پس از فروپاشی شوروی برای تقویت اقتدار متمرکز خود بسیار کوشیده بودند، با بهره‌گیری از هراس ناشی از تکرار اقدام‌های تروریستی در منطقه، نابودی کامل نیروهای اسلام‌گرا را هدف قرار دادند. اسلام کریم‌اف حتی در دوران پیش از سلطه طالبان بر افغانستان، با تقویت ژنرال عبدالرشید دوستم، محدود کردن فعالیت اسلام‌گرایان را شدت بخشیده بود (Peimani, 2002: 9). ژنرال دوستم در جریان جنگ داخلی تاجیکستان، از ایجاد اردوگاه‌های آموزشی برای مخالفان دولت دوشنبه با قدرت جلوگیری کرده بود. پس از آن نخبگان بنیادگرای ازبک کوشیده بودند در برابر نفوذ دوستم به سازمان‌دهی مخالفان تاجیک و ازبک در افغانستان پردازند و با بهره‌گیری از نیروهای آنان برای مقابله با دولت ازبکستان اقدام کنند (کولایی، ۱۳۸۴: ۲۲۰).

پس از یازده سپتامبر و اعلام جنگ علیه تروریسم از سوی جورج بوش، رهبران آسیای مرکزی شرایط را برای اعمال فشار و تشدید سرکوب گروه‌های اسلام‌گرا

مناسب یافتند. مشارکت کشورهای منطقه به عنوان مهم‌ترین متحدان منطقه‌ای امریکا در جنگ علیه تروریسم، به شکل‌گیری بحث‌هایی در مورد اهداف پشت پرده این مشارکت در آسیای مرکزی منجر شد. ازبکستان از نخستین کشورهای علاقه‌مند به حضور نظامی امریکا در منطقه بود. اسلام کریم‌اف از فرصت حضور امریکا برای کاهش فشار علیه نقض حقوق بشر، رفع دشواری‌های اقتصادی و نیز افزایش فشار بر گروه‌های اسلام‌گرا از جمله تلاش برای نابودی جنبش اسلامی ازبکستان بسیار استفاده کرد (ICG Asia Report 2001: 4). با آشکار شدن پیامدهای حضور نظامی امریکا در آسیای مرکزی، بسیاری از مردم منطقه به این نتیجه رسیدند که کشورهای غربی، حامی رژیم‌های سرکوبگر منطقه بوده و برخوردی دوگانه در برابر ارزش‌های مردم‌سالاری نشان داده‌اند. از دید گروه بین‌المللی بحران، چنانچه دولت ازبکستان سیاست ملایم‌تری نسبت به حرکت‌های اسلامی میانه‌رو نشان می‌داد، شاید جنبش اسلامی ازبکستان شکل نمی‌گرفت و یا به این اندازه نیرومند نبود (ICG Central Asia, 2001: 14).

۴-۲. عوامل درونی

ابتدا به موارد کلی مؤثر در روند بنیادگرایی اسلامی در منطقه می‌پردازیم.

۴-۲-۱. عوامل اقتصادی - اجتماعی

از نظر برخی نظریه‌پردازان، خاستگاه گروه‌های تندروی اسلامی، مناطق فقیرنشین جمهوری‌های بازمانده از فروپاشی اتحاد شوروی است. شمال قفقاز از فقیرترین مناطق روسیه بوده و مناطق فقیرنشین ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان نیز در دره فرغانه قرار گرفته است. اما فقر به‌تنهایی علت گسترش بنیادگرایی اسلامی در منطقه نیست. برای نمونه، شهر ازبک‌نشین خجند در تاجیکستان نسبت به دیگر شهرهای ازبک‌نشین فقرای بیشتری دارد، ولی تاکنون هیچ جنبش تندرویی در آن دیده نشده است (محمدشریفی، ۱۳۸۸: ۵۷).

۴-۲-۲. جایگاه طبقاتی گروه‌های تندروی اسلامی

براساس دیدگاه یادشده، اعضای گروه‌های تندروی اسلامی، بیشتر از لایه‌های میانی یا بالاتر جامعه و بیشتر دانش‌آموخته رشته‌های فنی هستند. این شرایط در

اخوان المسلمین مصر نیز مشاهده می‌شود؛ ولی با بررسی وضع شمار اندکی از رهبران گروه‌های تندرو، این نتیجه آشکار می‌شود که نبود نظام آموزشی مناسب برای گسترش رشته علوم انسانی در منطقه موجب نارضایتی گسترده شده است، درحالی‌که به نظر می‌رسد نظام آموزشی جمهوری‌های آسیای مرکزی از شرایط دوره شوروی خارج و رشته‌های علوم انسانی گسترش یافته است (Russel, 2002: 102).

۳-۴-۴. نبود مشارکت سیاسی

فرضیه دیگر، به‌ویژه در غرب این است که اقتدارگرایی دولت‌ها از دلایل اصلی گسترش تندروی اسلامی در آسیای مرکزی است. براساس این رویکرد، در شرایط بسته بودن راه‌های مشارکت سیاسی و نبود آزادی‌های مدنی، جوانان و کسانی که خواستار مشارکت اجتماعی هستند، دچار سرخوردگی شده و در انبوه تبلیغات گروه‌های بنیادگرا پیوستن به این گروه‌ها را تنها مسیر ممکن برای فعالیت‌های سیاسی خواهند یافت. هرچند به نظر می‌رسد گسترش بنیادگرایی اسلامی چه در آسیای مرکزی و چه در مناطق دیگر، با سرکوب، هم‌زمان نبوده است. در واقع فعالیت اسلام‌گرایان تندرو در دره فرغانه در ازبکستان موجب شده که دولت کریم‌اف سیاست فشار و سرکوب را در پیش گیرد.

در مجموع می‌توان گفت در کنار عوامل ذکرشده، مجموعه‌ای از عوامل مانند رشد سریع جمعیت، شرایط دشوار اقتصادی، فساد سیاسی، تجارت مواد مخدر، فقر و بیکاری هم‌زمان با توسعه آگاهی دینی به گسترش بنیادگرایی در آسیای مرکزی یاری رسانده است (کولایی، ۱۳۸۴: ۲۲۱).

۵. ایران و بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی

با تشکیل دولت‌های مستقل در آسیای مرکزی چهار فرضیه در مورد آینده نقش اسلام در منطقه مطرح شد:

۱. اسلام به‌عنوان عامل مؤثر در سازوکارهای اجتماعی و شکل‌دهنده هویت سیاسی-اجتماعی کشورهای منطقه؛

۲. اسلام به‌عنوان عاملی برای استقرار دولت‌های اسلامی در این کشورها؛

۳. تبدیل شدن اسلام به یک ایدئولوژی تندرو و رقیب نوگرایی؛

۴. رویکرد غیردینی کشورهای منطقه و بدون استفاده ماندن توانایی اسلام در تشکیل حکومت دینی (یزدانی، ۱۳۸۳: ۲۲۱-۱۹۵).

دو فرضیه اول براساس برداشت‌های تحلیل‌گران غربی بر احتمال دخالت ایران در آسیای مرکزی و پیش‌راندن کشورهای این منطقه به سوی حکومتی شبیه جمهوری اسلامی بود؛ احتمال این روند با توجه به پیوندهای تاریخی فرهنگی و همسایگی جغرافیایی ایران با کشورهای منطقه بیشتر می‌شد. برای نمونه در سال ۱۹۹۳ دانشمندان امنیت ملی امریکا دورنمایی از آسیای مرکزی در سال ۲۰۰۰ ترسیم کردند که نشان‌دهنده مناطقی پهناور به رنگ سبز، در برابر یک نقطه قرمز رنگ یعنی ایران به عنوان خاستگاه تهدید برای منطقه بود (Ehteshami, 1994: 115). با وجود نقش برجسته غرب در برداشت نادرست کشورهای آسیای مرکزی از اهداف و برنامه‌های ایران، به‌زودی شرایط ویژه کشورهای منطقه و نبود مسلمانان شیعه و نیز سیاست خارجی عمل‌گرایانه ایران در آسیای مرکزی سبب شد نفوذ ایدئولوژیک ایران در سطح منطقه در حد یک الگو و ایده حکومتی باقی بماند.

پس از فروپاشی شوروی، جمهوری اسلامی ایران روابط با جمهوری‌های تازه‌استقلال‌یافته را هدف قرار داد. شرایط پس از جنگ سرد از یک سو فرصت‌های تحرک برای ایران را در منطقه فراهم کرد، از سوی دیگر با توجه به شرایط پیچیده روابط ایران و امریکا و مخالفت‌های این کشور با گسترش نفوذ ایران در منطقه، محدودیت‌هایی را نیز ایجاد کرد.

۱-۵. موانع گسترش نفوذ ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی عواملی که سبب کاهش نفوذ حرکت‌های اسلامی و به‌طور ویژه کاهش نفوذ ایدئولوژیک ایران در منطقه شده است، به شرح زیر قابل طرح می‌باشند.

۱-۱-۵. میراث تسلط بیش از ۷ دهه نظام کمونیستی بر این کشورها

حضور هفتادساله کمونیسم در منطقه و تلاش‌های دولت اتحاد شوروی در راستای تبلیغ ایدئولوژی کمونیسم و کاهش حضور اسلام در صحنه اجتماعی این کشورها موجب کشانده شدن اسلام و آیین‌های آن به حوزه امور شخصی شد. سیاست‌های ضد مذهبی شوروی سبب شده است که نقش اسلام در این منطقه در دوران پس از

شوروی به‌عنوان عاملی در جهت بازیابی هویت قومی و فرهنگی مطرح شود.

۲-۱-۵. وجود دولت‌های اقتدارگرا در منطقه

به دنبال استقلال کشورهای آسیای مرکزی سه گروه اصلی برای کنترل سیاسی دولت‌ها وارد مبارزه شدند: الف) نمایندگان حزب‌سالاری که در بیشتر نقاط خود به گروه‌های مختلف تجزیه شدند؛ ب) گروه‌های جدید که بیشتر تحت رهبری روشنفکرانی قرار داشتند که در دوران اتحاد شوروی نقش حاشیه‌ای داشتند؛ ج) گروه‌های تجدیدحیات‌طلب اسلامی و روحانیون اصول‌گرا که خارج از نظام آموزشی مذهبی رسمی در اتحاد شوروی پرورش یافته بودند و با حزب‌سالاران نیز مخالف بودند (شیرازی، ۱۳۸۴: ۲۴-۱). در این میان پس از فروپاشی شوروی، گروه نخست در آسیای مرکزی در موقعیت مناسبی قرار داشتند و توانستند نهادهای سیاسی و اقتصادی منطقه را تحت کنترل خود درآورند؛ به‌گونه‌ای که همه رؤسای جمهور آسیای مرکزی به‌استثنای قرقیزستان، از نخبگان پیشین حزب کمونیست بودند و هنوز به روش‌های اقتدارگرایانه باور داشتند. این رهبران به دو روش در پی تثبیت نظام‌های اقتدارگرای خود برآمدند:

الف - سرکوب احزاب مخالف داخلی از راه ایجاد موانع قانونی برای فعالیت آنها و تهمت زدن به آنها، مانند تصویب قانون محدودیت فعالیت سازمان‌ها و تشکیلات مذهبی در ازبکستان در مه ۱۹۹۱، یا دستگیری اعضای حزب ارک به جرم کودتا و فعالیت غیرقانونی و همچنین محکومیت طاهر یلداشف و جمعه نمگانی در سال ۲۰۰۰ به اتهام بمب‌گذاری تاشکند (شیرازی، ۱۳۸۴: ۲۴-۱).

ب - اصلاح قوانین اساسی کشور: رؤسای جمهور کشورهای آسیای مرکزی با برگزاری همه‌پرسی‌هایی به دنبال تمرکز قدرت در خود رئیس‌جمهور، نظام‌های سیاسی بر پایه قدرت فردی بنا کردند. برای نمونه رهبران این جمهوری‌ها با برگزاری همه‌پرسی در سال ۱۹۹۵ مدت ریاست‌جمهوری خود را تا پایان سال ۲۰۰۰ تمدید کردند. یا با تمدید مدت ریاست‌جمهوری ترکمنستان تا سال ۲۰۰۲ زمینه لازم برای استحکام سیاسی و اقتصادی این کشور در راستای اجرای یک برنامه اصلاحی ۱۰ساله توسط رئیس‌جمهور فراهم شد.

۳-۱-۵. وجود ایده‌های رقیب منطقه‌ای

در دوران پس از فروپاشی اتحاد شوروی علاوه بر ایده انقلاب اسلامی که توسط جمهوری اسلامی ایران حمایت می‌شد، دو ایده قوی دیگر نیز مطرح شد که برای گسترش نفوذ در منطقه تلاش می‌کرد و به‌عنوان ایده‌های رقیب انقلاب اسلامی نفوذ ایدئولوژی ایران در آسیای مرکزی را تا حد زیادی محدود می‌کرد:

الف - اسلام بنیادگرا: در سال‌های پس از فروپاشی شوروی، گروه‌های تندرو اسلامی که بیشتر از سوی کشورهای هم‌چون عربستان، امارات متحده عربی و پاکستان حمایت فکری و مالی می‌شدند، فعالیت گسترده‌ای را در منطقه آسیای مرکزی آغاز کردند. اساس و بنیان این حرکت‌ها ترویج باورهای افراطی و هابیت در منطقه بود. با توجه به وجود برخی زمینه‌های مشترک فکری و عقیدتی بین این گروه و مردم اهل سنت ساکن در منطقه، و هابیون از این نقاط اشتراک بهره‌برداری کرده و در بسیاری از این مناطق با انجام تمهیدات ظاهری و تبلیغاتی، خود را مسلمانان سنی معرفی می‌کردند. این اقدام سبب ایجاد احساس نزدیکی بیشتر در میان این گروه و مسلمانان ساکن آسیای مرکزی شد (Farajirad & khansari, 2001: 36).

ب - اسلام مورد حمایت غرب: پس از استقلال جمهوری‌ها و جریان یافتن موج اسلام‌خواهی و گرایش به گسترش روابط با جهان اسلام، به‌ویژه جمهوری اسلامی ایران، غرب به‌شدت نگران رشد اسلام‌گرایی در آسیای مرکزی شد. بازتاب این نگرانی در سخنان برژینسکی که گسترش اسلام‌گرایی در منطقه را «گرداب خطرناکی می‌داند که ممکن است از ایجاد خلاء ژئوپلیتیکی برای امریکا و روسیه پدید آید» به‌روشنی نمایان است. از این‌رو امریکا سعی کرد با ارائه ترکیه به‌عنوان الگویی براساس جدایی دین از سیاست و کمک به این کشور برای نفوذ در منطقه، در راستای مهار نفوذ ایران، جلوگیری از گسترش اسلام سیاسی و نیز تفکر انقلاب اسلامی در منطقه گام بردارد (Khansari, 2011: 71-77).

۴-۱-۵. نقش قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای

هرکدام از قدرت‌های منطقه‌ای مانند روسیه، ترکیه و چین و فرامنطقه‌ای مانند ایالات متحده و اتحادیه اروپا، به‌نوعی در مهار موج اسلام‌گرایی و جلوگیری از احیای اسلام

سیاسی در میان مردم آسیای مرکزی با یکدیگر اشتراک منافع دارند و آن را خلاف مصالح و منافع خود می‌دانند. هرچند دولت امریکا از گروه طالبان که در سال ۱۹۹۵ در عرصه سیاسی افغانستان ظاهر شد، به‌عنوان نیرویی در جهت ایجاد تشنج و ناامنی در منطقه و مخالفت با سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران و نیز روسیه و جمهوری‌های آسیای مرکزی پشتیبانی کرد، با این حال بر ضرورت مهار اصول‌گرایی برآمده از انقلاب اسلامی ایران تأکید فراوان داشت (Dobson, 2003: 170-186). دولت روسیه هم در عمل نشان داده است که از گسترش اصول‌گرایی اسلامی در هراس است. روسیه در مواردی نیز با اعزام نیروهای نظامی خود به سرکوب نیروهای محلی مبادرت کرده است. برای نمونه دخالت ارتش روسیه در جنگ داخلی تاجیکستان از پاییز ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۳ به‌منظور حمایت از گروه‌های کمونیستی تاجیکستان و مقابله با نیروهای اسلام‌گرا در این زمینه بوده است. دولت چین نیز از سرایت گرایش اسلام‌گرایی و اندیشه‌های تندروانه به استان جدایی طلب سین‌کیانگ چین در همسایگی آسیای مرکزی، نگران بوده است. در این زمینه یکی از مهم‌ترین دلایل تأسیس و گسترش سازمان همکاری شانگهای از سوی چین و روسیه و عضویت دولت‌های آسیای مرکزی در آن، مبارزه با بنیادگرایی اسلامی و حرکت‌های تندروانه اعلام شده است (یزدانی، ۱۳۸۴: ۲۰۵).

پس از رخداد‌های ۱۱ سپتامبر و اعلام جنگ جهانی علیه تروریسم از سوی رئیس‌جمهور امریکا که به سرنگونی رژیم طالبان در افغانستان و حضور همه‌جانبه امریکا در منطقه منجر شد، اهمیت مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی برای دولت‌های آسیای مرکزی بیشتر شده است. نخبگان حاکم در منطقه از فرصت به‌دست‌آمده، برای تشدید سرکوب گروه‌های اسلام‌گرا در منطقه استفاده کردند (فرجی‌راد و خوانساری، ۱۳۹۰: ۶۲). این نفوذ و حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای سبب کاهش نفوذ سیاسی جمهوری اسلامی ایران به‌طور عام و نفوذ ایده انقلاب اسلامی به‌طور خاص در منطقه شده است.

۵-۱-۵. تفاوت در شرایط اجتماعی-اقتصادی

تفاوت در شرایط و تجربه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جوامع آسیای مرکزی با ایران سبب شد که هیچ‌کدام از کشورهای منطقه به اندیشه اسلام انقلابی آنچنان

که در ایران بود، گرایش نشان ندهند. به بیان شیرین هانتر، گرایش به اسلام انقلابی در کشورهایی مانند ایران، در پی تجربه ناموفق سیاست‌های غربی شدن حکومت و دشواری‌های سیاسی-اقتصادی ناشی از آن و نیز خلاء ایدئولوژیک مربوط به آن نسبت به ایدئولوژی‌های غربی و شرقی، گسترش یافته است. حتی اگر آسیای مرکزی را مایل به حرکت در این مسیر بدانیم، گرایش‌های ضدغربی در این جمهوری‌ها هنوز قوت نگرفته است. درحالی‌که شرایط و زمینه‌های شکل‌گیری اسلام انقلابی به تدریج در حال شکل‌گیری است. در همان حال، در هیچ‌یک از جمهوری‌های آسیای مرکزی هنوز پیامدهای مدل غربی توسعه اقتصادی-اجتماعی تجربه نشده است. بنابراین احساس و ادراک کشورهای حامی اسلام انقلابی را نمی‌توانند داشته باشند. از سوی دیگر، آنها تجربه سیاست‌های استعماری غرب را ندارند و برآورد منفی رایج در کشورهای خاستگاه اسلام انقلابی را تجربه نکرده‌اند. به این ترتیب زمینه‌های لازم برای توسعه مدل اسلامی-انقلابی ایران در این منطقه فراهم نیست. اگر هم اسلام مبنای شکل‌گیری نظام سیاسی قرار گیرد، با گرایش ضدغربی نخواهد بود (Hunter, 1992: 57-71).

۶. سیاست خارجی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز

پس از فروپاشی شوروی، با وجود انتظارات اولیه، ایران نتوانست نفوذ خود را در منطقه گسترش دهد. با وجود تجربه‌های مشترک تاریخی-فرهنگی ایران با جوامع آسیای مرکزی، تفاوت مذهبی در میان مردم شیعه در ایران، اکثریت سنی‌مذهب در کشورهای منطقه و ویژگی‌های شیعی و ایرانی انقلاب اسلامی، تأثیر ایران در این جوامع محدود شد. به بیان جان اسپوزیتو، با اینکه انقلاب ایران از جهت‌های گوناگون بر منطقه و جهان اثر گذاشته، اما ویژگی ایرانی بودن آن، اگر نگوئیم تأثیر مهمی در محدود کردن آن داشته، دست‌کم قالب و چشم‌انداز ویژه‌ای به آن بخشیده است. بسیاری از اندیشمندان سیاسی، حتی طرفداران جدی انقلاب، از اینکه انقلاب اسلامی به میزان زیادی خصلت‌های شیعی و ایرانی به خود گرفته، گلایه‌مند هستند (اسپوزیتو، ۱۳۸۲: ۸۶). به‌طور کلی ویژگی‌های سیاست خارجی ایران در منطقه را می‌توان در سه گروه تشخیص داد.

۱-۶. نبود توجه مناسب به اهمیت این منطقه

آزادی قدس، مسئله فلسطین و نابودی اسرائیل، مهم‌ترین کانون‌های توجه رهبران انقلاب اسلامی ایران بوده و صدور انقلاب نیز به‌گونه‌ای اساسی به این موضوع مربوط شده است. برای نمونه امام خمینی (ره) از همان ابتدا مسئله فلسطین را در صدر توجه قرار داده و معتقد بودند در صورت اتحاد جهان اسلام، امکان نابودی اسرائیل وجود دارد (امام خمینی، ۱۳۸۵: ۱۳۹). اما این توجه و رویکرد ویژه به آسیای مرکزی هیچ‌گاه وجود نداشت. رویکرد ایران نسبت به این منطقه، به‌طور چشمگیری از تأثیرهای ایدئولوژیک دور بود و تمرکز ایدئولوژیکی ایران به‌طور جدی در مناطق دیگر، به‌ویژه خاورمیانه قرار داشت (Hunter, 2003: 133-148).

۲-۶. گسترش روابط ایران با روسیه

سیاست خارجی ایران به‌طور کلی و در مورد آسیای مرکزی به‌طور مشخص، در اساس تحت تأثیر تمایل کشور به حفظ روابط نزدیک با روسیه بوده است. روسیه از دو راه بر سیاست خارجی ایران در این منطقه تأثیرگذار بوده است:

الف - نیازهای دفاعی و تسلیحاتی ایران: با تضيف توان نظامی ایران در طول جنگ با عراق و تلاش ناکام ایران برای جلب حمایت چین و اتحادیه اروپا برای تأمین لوازم صنعتی و یدکی مورد نیاز خود به‌دلیل مخالفت امریکا، ایران برای تأمین نیازهای دفاعی خود به روسیه تمایل یافت. از سوی دیگر، روس‌ها هم به‌دلیل منافع چشمگیر اقتصادی ناشی از معامله‌های تسلیحاتی با ایران و به‌دست آوردن نفوذ استراتژیک در ایران، به گسترش این روابط تمایل نشان داده‌اند (فریدمن، ۱۳۸۱: ۳۸۱-۴۰۱). مهم‌ترین حوزه تأثیرگذار بر سیاست خارجی ایران، کمک روسیه در ساخت، تکمیل و بهره‌برداری از نیروگاه هسته‌ای بوشهر بود که در قراردادی به مبلغ ۸۰۰ میلیون دلار در ۱۹۹۲ مسکو تعهد کرد تا پایان سال ۲۰۰۳ آن را راه‌اندازی کند (جلالی، ۱۳۸۲: ۱۵۷).

ب - نگرانی‌های امنیتی جمهوری اسلامی ایران: وضعیت نظام بین‌الملل از آغاز دهه ۱۹۹۰ که امریکا به‌تدریج برای گسترش نفوذ هژمونیک خود در مناطق استراتژیک جهان مانند خاورمیانه و خلیج فارس تلاش داشت، برای بازیگران

منطقه‌ای به‌ویژه ایران، تهدیدی جدی بود و ایده ضرورت اتحاد با برخی از قدرت‌های بزرگ مانند روسیه و چین را تقویت می‌کرد. همچنین نگرانی‌های امنیتی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز و نیز چالش‌های ناشی از فروپاشی شوروی، تلاش بازیگران فرامنطقه‌ای مانند آمریکا، اسرائیل و اتحادیه اروپا برای گسترش نفوذ در منطقه و نیز سیاست گسترش به شرق ناتو، در سوق دادن ایران به سوی گسترش روابط با روسیه تأثیرگذار بوده است (جلالی، ۱۳۸۲: ۱۵۷).

۳-۶. رویکرد عمل‌گرایانه ایران به منطقه

فروپاشی اتحاد شوروی و تغییرهای ژرف و گسترده در نظام بین‌الملل، تقریباً با پایان جنگ عراق با ایران و تغییر گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از «آرمان‌گرایی» به «عمل‌گرایی» هم‌زمان بود. گفتمان جدید با روی کار آمدن دولت هاشمی رفسنجانی، با اولویت دادن به سازندگی کشور و بازسازی ویرانی‌های ناشی از جنگ، با دو تحول عمده در سیاست خارجی ایران همراه شد: کاهش ملاحظات بیرونی به نفع ملاحظات درونی و کاهش تأثیر ایستارهای ایدئولوژیک بر سیاست خارجی و نیز اولویت منافع ملی، واقع‌گرایی و عمل‌گرایی در سیاست خارجی مورد تأکید قرار گرفت. عمل‌گرایی و توجه به منافع ملی سبب شد ایران روابط خود را با کشورهای منطقه براساس روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تنظیم کند. سیاست ایران در مورد کشورهای آسیای مرکزی برخلاف برخی دیدگاه‌ها، در جهت گسترش نفوذ ایدئولوژیک و ایجاد حکومت اسلامی نبوده، بلکه بر گسترش روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تأکید شده است. فروپاشی اتحاد شوروی و استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز دگرگونی ژئوپلیتیکی بنیادی در محیط جغرافیایی و امنیتی ایران بوده، که معنای راهبردی دوگانه‌ای برای ایران داشت. از یک سو، به‌معنای شکل‌گیری حوزه ژئوپلیتیک جدید آسیای شمال غربی^(۲) بود که بازتاب‌ها و آثار راهبردی بسیار مهمی برای ایران دارد.

اهمیت استراتژیک آسیای مرکزی، منابع نفت و گاز آن، دسترسی نداشتن کشورهای منطقه به آب‌های آزاد، پیدایی یک بازار تازه و مهم اقتصادی-صنعتی، رشد منازعه‌های قومی-نژادی و جنگ‌های داخلی در منطقه و تلاش بازیگران

فرمانطقه‌ای امریکا، اتحادیه اروپا، اسرائیل و ترکیه برای نفوذ در منطقه، سبب نشد ایران با یک سیاست خارجی همه‌جانبه‌نگر و براساس اهداف و منافع منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای خود، از فرصت‌های به‌وجودآمده بهره‌بردار. از سوی دیگر شکل‌گیری حوزه ژئواستراتژیک آسیای شمال غربی، موجب تغییر موقعیت جغرافیایی و ارتقای منزلت و جایگاه ژئوپلیتیک ایران شد. نخست، ایران در محل تلاقی محور شمال-جنوب تولید انرژی و محور شرق-غرب مصرف انرژی قرار گرفت. دوم، ایران به‌صورت پل ارتباطی دو منطقه استراتژیک آسیای شمال غربی و خلیج فارس درآمد. سوم، در اثر ماهیت و موقعیت بری و نبود دسترسی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به آب‌های بین‌المللی برای صدور انرژی، ایران به کوتاه‌ترین و باصرفه‌ترین مسیر انتقال انرژی تبدیل شد. چهارم، این تغییر و تحولات، ایران را در مرکزیت نظام نوین ژئوپلیتیکی و کانون نظم امنیتی-اقتصادی منطقه نشانده. برآیند این چهار عنصر، سطح بازیگری و قدرت نقش‌آفرینی ایران را در منطقه و نظام بین‌الملل به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای افزایش داد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۴۳۶).

بنابراین، ایران در سیاست خارجی خود الگوی رفتاری خاصی را در پیش گرفت. نقش‌آفرینی مؤثر ایران به‌عنوان میانجی و حافظ صلح برای مدیریت و حل و فصل منازعه‌های منطقه‌ای یکی از ابعاد این الگوی رفتاری بود. میانجی‌گری ایران در بحران قره‌باغ و ایفای نقش به‌منظور برقراری صلح در تاجیکستان، در این چارچوب انجام گرفت. بنابراین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی، بر پایه الزام‌های گفتمان ژئوپلیتیک تنظیم و اجرا شده است.

نتیجه‌گیری

فروپاشی اتحاد شوروی برای جمهوری اسلامی ایران تنها به‌معنای پایان نظام دوقطبی نبود، بلکه پیدایی همسایگان جدیدی هم در پی داشت، که چالش‌ها و فرصت‌های زیادی را برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی آفریدند. از یک‌سو، محیط استراتژیک ایران پس از ده‌ها سال دستخوش تغییر و تحول شد. دیگر سایه سنگین یک ابرقدرت بر سر ایران نبود. اما از سوی دیگر، این کشورها وارثان بی‌ثباتی و ناپایداری در مرزهای شمال ایران بودند، که پس از اندکی دستخوش

بحران‌های متوالی شدند و جمهوری اسلامی ایران را نیز تحت تأثیر قرار دادند. اما فرصت مهم و بزرگی نیز نصیب ایران شد. منطقه آسیای مرکزی می‌توانست بازار اقتصادی و حوزه نفوذ بی‌همتایی برای ایران باشد. به این ترتیب، استقلال کشورهای آسیای مرکزی مسائل نوینی را برای سیاست خارجی ایران پدید آورد. از جمله این مسائل، رشد و گسترش بنیادگرایی اسلامی است. تحلیل‌های گوناگونی در این زمینه ارائه شده که گاه بر نقش جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یکی از عوامل اصلی رشد و گسترش بنیادگرایی اسلامی در منطقه تأکید داشته است.

با این حال، پس از گذشت بیش از دو دهه از استقلال کشورهای آسیای مرکزی، شواهد نشان می‌دهد برخلاف برخی تصورها و نظریه‌ها، ایران در رشد و گسترش بنیادگرایی اسلامی و پشتیبانی از حرکت‌های تندروانه در آسیای مرکزی، از یک سو به دلیل شرایط داخلی کشورهای منطقه، مانند تداوم نظام سیاسی اقتدارگرا در آنها، مبارزه و رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای گسترش نفوذ و منافع سیاسی و اقتصادی و وجود رقبای ایدئولوژیک ایران در منطقه و از سوی دیگر، سیاست خارجی عمل‌گرایانه و مبتنی بر توسعه مناسبات اقتصادی-تجاری و فرهنگی جمهوری اسلامی و نیز نگاه به منطقه از دریچه روابط با روسیه به دلیل ملاحظات امنیتی، ایران در اساس فرصت مناسب و بنابراین تلاشی برای نقش داشتن در رشد و گسترش بنیادگرایی و حمایت از حرکت‌های تندروانه در منطقه نداشته است.

پی‌نوشت‌ها

1. www.hizb-ut-tahrir.org.

۲. منظور از آسیای شمال غربی، همان جمهوری‌های تازه‌تأسیس در قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی است که در شرق و غرب دریای خزر قرار دارند.

منابع

- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله (۱۳۸۴)، «تداوم سیستم اقتدارگرایی در آسیای مرکزی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۷.
- اسپوزیتو، جان.ال. (۱۳۸۲)، *انقلاب اسلامی ایران و بازتاب جهانی آن*، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی، انتشارات آستان قدس.
- امام خمینی (۱۳۸۵)، *صحیفه نور*، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران: چاپ چهارم، ج دوم.
- امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۸۰)، «بحران افغانستان و سیاست منطقه‌ای ایران»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۱۳۴-۱۳۳.
- اولکات، مارتابریل (۱۳۷۱)، «سیاست در آسیای مرکزی پس از فروپاشی شوروی»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۲.
- برگر، پیتر. ال. (۱۳۸۰)، «دورنمای جهانی موج نوین سکولارزدایی»، ترجمه افشار امیری، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۲۰.
- بنینگسن، الکساندر؛ براکس‌آپ، مری (۱۳۷۰)، *مسلمانان شوروی، گذشته، حال، آینده*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- پاشاپور، حمید (۱۳۸۲)، *نهضت‌های اسلامی و بازیگران جدید عرصه بین‌الملل*، تهران: اندیشه‌سازان نور.
- جلالی، علی‌احمد (۱۳۸۲)، «همکاری‌های همه‌جانبه ایران و روسیه»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال یازدهم، شماره ۴۱.
- خسروی، غلامرضا (۱۳۸۵)، «درآمدی بر بنیادگرایی اسلامی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال نهم، شماره مسلسل ۳۱.
- دکمجیان، هرایر (۱۳۷۷)، *جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب*، ترجمه حمید احمدی، تهران: کیهان.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۹)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: سمت، چاپ سوم.
- رهبر، عباسعلی؛ مهاجرانی، سیدمجید (۱۳۸۸)، «هستی‌شناسی بنیادگرایی در جهان عرب»، *فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۱۶.
- روا، الیویه (۱۳۷۰)، «شوروی، اسلام و آسیای مرکزی»، ترجمه احمد منصور، مجله

- سیاست خارجی، سال پنجم، شماره ۲.
- سلیمی، حسین؛ هفت آبادی، مریم (۱۳۸۷)، «ملاحظات امنیتی-سیاسی چین در آسیای مرکزی»، فصلنامه مطالعات اورسیای مرکزی، شماره ۲.
- سیک، تیموتی (۱۳۷۹)، «اسلام و دموکراسی دینی»، سیاست و قدرت در خاورمیانه، ترجمه شعبانعلی بهرام‌پور و حسن صموئی، تهران: نشر نی.
- غنوشی، راشد (۱۳۷۷)، حرکت امام خمینی و تجدید حیات اسلامی، ترجمه هادی خسروشاهی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم.
- فرجی‌راد، عبدالرضا؛ خوانساری، جواد (۱۳۹۰)، «از ظهور اسلام در خراسان بزرگ تا بنیادگرایی در آسیای مرکزی»، پژوهشنامه خراسان بزرگ، شماره ۳.
- فرجی‌راد، عبدالرضا؛ خوانساری، جواد (۱۳۹۰)، «ژئوپلیتیک تروریسم در افغانستان و تأثیر آن بر امنیت آسیای مرکزی»، فصلنامه جغرافیا و برنامه‌ریزی منطقه‌ای، سال دوم، شماره اول.
- فریدمن، رابرت (۱۳۸۱)، «روابط ایران و روسیه در دهه ۹۰»، ترجمه داود رضائی اسکندری، فصلنامه سیاست خارجی، سال شانزدهم، شماره ۲.
- فولر، گراهام؛ لستر، یان (۱۳۸۴)، احساس محاصره: ژئوپلیتیک اسلام و غرب، ترجمه علیرضا فرشچی، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد عالی جنگ.
- قرضای، یوسف (۱۳۸۱)، آینده بیداری اسلامی و مفهوم بنیادگرایی، ترجمه موسی تیموری قلعه‌نویی، بی‌جا.
- کولایی، الهه (۱۳۸۱)، «پیوندهای امنیتی افغانستان و تاجیکستان»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۸.
- _____ (۱۳۸۴)، «زمینه‌های بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۷.
- _____ (۱۳۹۰)، سیاست و حکومت در آسیای مرکزی، تهران: سمت، چاپ سوم.
- _____؛ خوانساری، جواد (۱۳۹۱)، «ریشه‌های اسلام‌گرایی در ازبکستان»، فصلنامه مطالعات جهان اسلام، سال اول، شماره دوم.
- محمدشریفی، مجید (۱۳۸۸)، «انقلاب اسلامی ایران و بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی و قفقاز»، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۶۲.
- مسعودنیا، حسین؛ نجفی، داود (۱۳۹۰)، «عوامل مؤثر در تکوین و رشد بنیادگرایی در پاکستان»، فصلنامه مطالعات شبه‌قاره، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال سوم، شماره ۸.
- موسوی، سیدرسول (۱۳۸۳)، «حرکت‌های اسلامی در آسیای مرکزی»، مجله فرهنگ و اندیشه، سال سوم، شماره ۹.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۴)، «نظریه برخورد تمدن‌ها»، ترجمه مجتبی امیری وحید،

فصلنامه سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۰۰-۱۹۹. _____ (۱۳۸۰)، «بنیادگرایی اسلامی محصول رویارویی تمدن‌ها»، ترجمه ق. طولانی، مجله ترجمان سیاسی، سال پنجم، شماره ۱۸. هیوود، اندرو (۱۳۷۹)، درآمدی برایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: وزارت امور خارجه. یزدانی، عنایت‌الله (۱۳۸۳)، «نقش اسلام در آسیای مرکزی پس از فروپاشی شوروی»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۴۸.

Abdovakhidov, Abdujabar, (2003), "Independent Uzbekistan: A Muslim Community in Development", in: *The Politics of Religion in Russia and the New States of Eurasia*, Michael Bourdeaux, ed., Armonk, New York, M. E.

Akiner, Shirin (2003), "The Politicization of Islam in Post-Soviet Central Asia", *Religion State and Society*, Vol.31, No. 2.

Akçali, Pinar (1998), "Islam as a 'common bond' in Central Asia: Islamic Renaissance Party and the Afghan mujahidin", *Central Asian Survey*, Vol. 17 No. 2.

Balci, Bayram (2003), "FethullahGülen's Missionary Schools in Central Asia and their Role in the Spread of Turkism and Islam", *Religion, State and Society*, Vol. 31, No. 2.

Dobson.B, Richard, (2003), "Islam in Central Asia", *Central Asian Monitor*, Vol.3, No 2.

Ehteshami, Anoushirvan (1994), *From Macca to Central Asia*, Exeter: Short Run Press.

Haghighyehi, Mehrdad (1995), *Islam and Politics in Central Asia*, New York: St. Martin's Press.

Hunter, Shireen (1992), "The Muslim Republic of the Former Soviet Union: Policy Challenges for United State", *The Washington Quarterly*.

ICA, Asia Report (1999), *Islamist Mobilization and Regional Security*, No. 14.

ICG Asia Report (2001), *Central Asia: Islamist Mobilization and Regional Security*, No. 14.

ICG Asia Briefing Paper, (2002), *The IMU and the Hizb-ut-Tahrir: Implications of the Afghan Campaign*.

ICG Asia Briefing Paper (2002), *The IMU and the Hizb-ut-Tahrir: Implications of the Afghan Campaign*.

Gretsky, Sergei (1995), "Civil War in Tajikistan and International Repercussions", Taylor & Francis, *Critique*, Vo.14, No. 6.

- Khansari, Javad (2011), "Islamic Fundamentalism in Uzbekistan: Possibility or Paranoia", *M. A Thesis of Central Asia and Caucasus Studies*, Allameh Tabatabaie University, Tehran.
- Keller, S. (2001), *To Moscow not Mecca: The Soviet Campaign against Islam in Central Asia*, Praeger.
- Mclean, Ian (1996), *The Concise Oxford Dictionary of Politics*, New York, Oxford University Press.
- Malashenko, Alexei V. (1994), "Islam and Politics in the Southern Zone of the Former USSR", in: *Central Asia and Transcaucasia: Ethnicity and Conflicts*, VitalyNaumkin, ed., Westport, Connecticut – London, Greenwood Press.
- Russel, Howard and Yerreld, Saw (2002), *Terrorism and Counter Terrorism U.s.a*, McGraw-Hill.
- Sandstrom, Emma (2002), "Central Asia a New Afghanistan?: The Consequence of the Socio-economic Environment for Religious and Ethnic Strife", in: *From Taiwan to Taliban: Two Danger Zones in Asia*, Scientific Report, Swedish Defence Research Agency, Ingolfskiesow, ed., Stockholm.
- Rashid, Ahmed (2002), *Jihad: the Rise of Militant Islam in Central Asia*, Yale University Press, New Haven and London.
- Paskoy, H. B. (2001), "The Question of Religious Fundamentalism in Central Asia", In: *Timur Kocqoolu, Reform Movements and Revolution in Turkistan*, Harlemissota.
- Polonskaya, L., & Malashenko, A. (1994), *Islam in Central Asia*, Ithaca Press.
- Rubinsten, Alvin Z., & Smolansky, Oles M. (1995), *Regional Rivalries in the New Eurasia*, London: Armonk
- Raul, Ram (1979), *Modern Central Asia*, New Delhi, Vikas Publication House LTD.
- Peimani, Hooman (2002), *Failed Transition, Bleak Future? War and Instability in Central Asia and the Caucasus*, London: Praeger.
- Svante E. Cornell Regine A. Spector (2002), "Central Asia: More than Islamic Extremists", *The Washington Quarterly*.
- Smolansky, Oleg M. (1994), "Turkish and Iranian Policies in Central Asia", in: *Central Asia: Its Strategic Importance and Future Prospects*, Hafeez Malik, ed., New York, St. Martin's Press.
- Winrow, Gareth M. (1997), "Turkish Policy in Central Asia", in: *Security Politics in the Commonwealth of Independent States: the Southern Belt*, Mehdi Mozaffari, ed., Department of Political Science, University of Aarhus, Denmark.

Zuhur, Sharifa (2008), "Precision in the Global War on Terror: Inciting Muslims Through the War of Ideas", *Strategic Studies Institute*, U.S Army war College.

Eshanova, Zamira (2002), "Central Asia: Uzbekistan, Kyrgyzstan Differ in Approach to Hizb-utTahrir", RFE/RL Prague, <http://www.rferl.org/features/2002/07/12072002171856.asp>.

Hunter, Shireen (2002), "Religion, Politics and Security in Central Asia", *SAIS Review*, Vol. 21, No. 2, <http://it.stlawu.edu/~govt/361F02Hunter.html>.

Mann, Poonam (2002), "Islamic Movement of Uzbekistan: Will it Strike Back", *Strategic Analysis: A Monthly Journal of the IDSA*, Vol. 25, No. 2, http://www.ciaonet.org/olj/sa/sa_apr02map01.html.